



محمد زُهری

۳۶۹

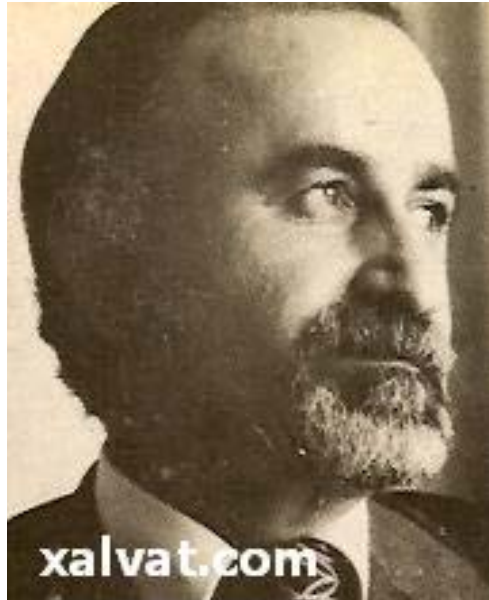
چند شعر از «محمد زُهری»

مشیت در جیب

(مجموعه شعر)

xalvat.com





حق طبع محفوظ است

بدان ای عزیز :

عنوان کتاب عاریتی از Marco Bellocchio است .
 این شعرها - جز دوشهر - کادریت لندن است در ۱۹۷۵ و ۱۹۷۱ .
 و پیشکش شده است !
 لندن ۷۰ به **مجدالدین میرفخرایی «گلچین گیلانی»**
 در چاهسار مغربا به **رکن الدین خسروی**
 دناسرا به **اسلام کاظمیه**
 دی تباران نبوهنده به **جمال میر صادقی**



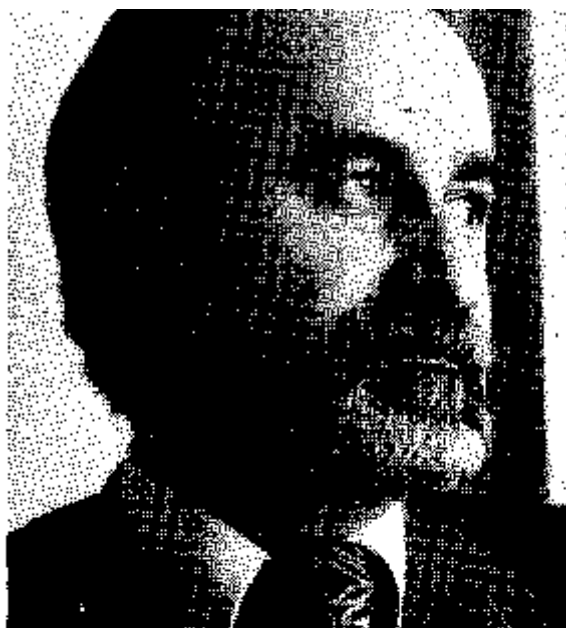
از همین شاعر منتشر شده است

شعر:

- جزیره (مجموعه ۴۹ شعر) - ۱۳۳۴
گلایه (مجموعه ۴۵ شعر) - ۱۳۳۵ - ۲۵۳۵
شبنامه (مجموعه شعر) - ۱۳۳۷ - ۲۵۳۵
و تنه (مجموعه ۲۲ شعر) - ۱۳۳۸
برگزیده اشعار - ۱۳۳۸ - ۱۳۵۳
مشت در جیب - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۳

کتابشناسی

- فهرست انتشارات ایران در سال ۱۳۴۲
فهرست انتشارات ایران در سال ۱۳۴۳
فهرست انتشارات ایران در سال ۱۳۴۴
فهرست انتشارات ایران در سال ۱۳۴۵
فهرست انتشارات ایران در سال ۱۳۴۶
کتابشناسی ملی ایران (۲ جلد) ۱۳۴۹
کتابشناسی ملی ایران (۳ جلد) ۱۳۵۰
کتابشناسی ملی ایران (۴ جلد) ۱۳۵۱
فهرست حرفه‌ای مقالات ده ساله نخستین مجله شعر - ۱۳۵۱



محمد زهری در مردادماه ۱۳۰۵ در روستایی از توابع شهسوارزاده شد. پدرشهرهای ملاپروشیراز سالیانی از عمر خود را گذارند و عاقبت از سال ۱۳۲۰ متبیم تهران شد.

به سال ۱۳۳۳ در رشته زیان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران لیسانس شد و بعد از دوره دکتری همین رشته را بی پایان رساند.

از سال ۱۳۳۵ تا کنون در کارهای دولتی مشاغلی چون دبیری ادبیات فارسی، کارمندی سازمان برنامه، مشاورت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و کتابداری کتابخانه ملی را به عهده داشته و اینک معاون کتابخانه ملی است. کار فنی را از فکاهی نویسی در روزنامه توفیق (۱۳۲۴) آغاز کرد و سپس داستان و مقاله برای روزنامهها و مجلات نوشت.

از سال ۱۳۳۰ به شعر پرداخته. نخستین کتاب شعرش در سال ۱۳۳۴ منتشر شد. تا کنون شش دفتر شعر انتشار داده و در زمینه کتابشناسی ۱۳ مجلد کتاب به چاپ رسانیده است.



در چاهسار مغرب

xalvat.com

گفتند :

در چاهسار مشرق
دیگر نه دلوی و نه طنابی
نه چرخ کهنه سر چاهی
تا

در قیغ آفتاب

هر بامداد

آب طلا ، به کاکل گلسته‌ها دهد

گفتند : شرق اینک

فرعون مومیایی است

در محبس مثلث اهرام



یا

تندیس بی مهارت سنگ شکسته‌ای
در تخت سوخته جمشید

یا **xalvat.com**

شاهزاده بودا

– آن پیکر جلیل‌خموشی
در کوهسار بختگاری پامیر
گفتند :

القار، نطفه در رحم خشک زال‌شوق
بی انتظار شانه شمشادی است
موسی ،

عیسی ،

یا محمد دیگر

دیگر

در شور نزار شوق نمی‌رویند
گفتند شوق دیگر
مرده است ؛

بی‌پرسی

جوایی

حشری

نشری

قیامی



xalvat.com

اینک
غرب است
بر مرده ریگت چار گوشه عالم
قیم ،
وصی و ،

ناظر
بر بحر و بر شراع کشیده
باد موافق را در باد بان فشرده

با پای لخت تجربه رفتیم
در جستجوی گنج
از راه بی نشانه ابریشم
تا بستر معطر مغرب
= آن دوسپه گند بزک کرده =
اما

در یافتیم
در غرب هم خبری نیست
انگار آسمان ، همه جا آبی است
در چاهسار مغرب هم
دیگر به دلوی و نه طنابی
نه چرخ کهنه سر چاهی ...



ایک

تنها منم ،

تویی

— نه کس دیگر —

و نیست خرن ما

رنگین تر از همه خونها

یا xalvat.com

بیرنگک تر

باید گذر کنم از عقبه کوه

از سد سحت پاجوج و مأجوج

تا زیر آستانه رامش

راهی است

شب ، ژرف و بی ستاره بسته است

دست مرا بگیر ،

و گرنه

ما یکدیگر را

گم می کنیم در راه .



تغافل

xalvat.com

قفسی

در قفسی

در قفسی است

تاتو از کاسه فرسوده ترین باورها

چینه می چینی

و پری زرد

– پر خورا –

در آینه می بینی

و به عشقش می خوانی

که بیار آوازی
- که تو بندازی همه جانحیر است
در تو می جوشد
xalvat.com و نمی بینی
روزن ساجمه را در جگر کاکلی صحرایی .



جواب

xalvat.com

تو راه آب را
به کوزه شکسته بسته‌ای
نشسته‌ای و این شکستگان تشنه ،
آرزوی آب می‌برند

تو راه خواب را
به چشم خسته بسته‌ای
نشسته‌ای و خستگان بسته ،
آرزوی خواب می‌برند

کجاست :
آب ،
خواب ؟
جواب را
تو در گلو شکسته‌ای .



اسیر سوزمین

xalvat.com

– از ما به دور –

ای برگایم ایمنی آسوده ا

ای رستگار!

– بی اشک گرم

بی آه سرد –

در خیمه رهایی

– با نان گرم

با آب سرد –

خوش باش

آن عرصه شگفت

ارزانی تو باد .



ما

— مانده‌های خسته —

آوردن باره باو تا تنهایی را

— همچون کبوتران قاصد —

هر شب که تنگ می‌شود این دل

— با ناگزیری —

در آسمان ندایی بی‌پرواز

پرواز می‌دهیم .

xalvat.com

هر واژه : آینه سرکش و نا اهل است

سرازمه

از بارگاه شعر فاخر دوران —

در ورد شاهگانه اسیران

پرواز می‌دهیم

بر سرزمین کهنه بابر

— دیدی به روزگار درازی —

دیوار چین



رویده است سخت و تناور چو کوهسار
- بی دیدگاه ،

روزنه ،

دروازه -

که زان زمین دور که امروز

رامش به دفتهاش ترا هست

توان

xalvat.com

گل چید

گل دید

گل گفت و گل شنید

ما این بلاکشان

- دور از تو -

زیر سایه این دیوار

بك روز نیز

- خسته ،

شکسته -

خاموش می شویم و فراموش می شویم .

تهران - دیماه ۱۳۲۵



داد و ستد

xalvat.com

بازار - خیلی خوب - می‌داند
سطح ترقی و تنزل را
در ارزش کالا
همپای آن داد و ستد دارد
یا می‌خرد ،
یا می‌فروشد
بازار - هیچ اما - نمی‌داند
سطح ترقی و تنزل را
در ارزش انسان



او خود خریده :

صد دوجین کار وطن را ، رایگان

ده دوجین ، ارزان

یک دوجین کار فرنگ و چین و ماچین را ، گران

باور نمی‌دارد که انسانی هم اینجا هست

« جنسی بظاهر هم تراز جنسهای او –

xalvat.com

نتوان خرید او را

با قیمت هفتاد خم خسروی ، هرگز .



دست تنها

xalvat.com

های !
کی تون ده خوابه
کی تری ده بیدار ؟
همه خوابن انگار
دست تنهاست مترسک ، امروز
نه کسی هائی
نه کسی هوئی
وای !
سر جالیز چه خواهد آمد ؟



xalvat.com

از کسی پرسیدم :

«راه اندیشه کجاست؟»

با تعجب پرسید :

«از کدامین شهری؟»

گفتم :

«از شهر «بینید و نپرسیدم»»

گفت :

«عافیت در این است

که ندانی ره اندیشه کجاست!»